

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و سوم، بهار و تابستان ۱۴۰۲: ۳۴۶-۳۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

پیوند زیست‌سیاست با گفتمان‌های جهانی: لیبرالیسم، توتالیترالیسم، امنیت

* فاتح مرادی

** عباسعلی رهبر

چکیده

تفسیری از لیبرالیسم، توتالیترالیسم و امنیت به‌مثابه گفتمان زیست‌سیاستی، هدف این مقاله است. هدف گفتمان، تولید سوژه مورد نظر است که در معیارها و الگوهای روزمره مشاهده و قابل کنترل باشد. مسئله اصلی متن حاضر، آشکارسازی چگونگی پیوند گفتمان‌های موجود و پیوند آن با زیست‌سیاست و سیاست بدن است. چگونگی تلاقی این گفتمان‌ها با سیاست بدن آنچنان گسترش یافته است که شامل بخش زیادی از نظریه‌ها و متون مختلف در قرن بیستم می‌شود. کاوش در این اندیشه‌ها نشان می‌دهد که گرایش‌ها و اقدامات یکسان‌ساز بدن و جمعیت، دغدغه اصلی بسیاری از گفتمان‌های یک سده اخیر است. الگوهای بدن اقتصادی یا بدن تولیدگر ثروت، بدن غیر یا دیگری و امنیت از دل این گفتمان‌ها برآمده است. تقریباً همه پژوهش‌های مشابه که در این زمینه به نگارش درآمده‌اند، متأثر از اندیشه میشل فوکو است و در متن حاضر نیز از همین روند و از روش تبارشناسی تبعیت کرده‌ایم. از این‌رو فرضیه پژوهش این است که اشکال نظام‌های توتالیترالیسم، لیبرالیسم/ نئولیبرالیسم و امنیت،

* نویسنده مسئول: دانش آموخته دکتری حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران

Fateh.moradi@yahoo.com

aa.rahbar@atu.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران



شکل تکامل یافته زیست‌سیاست‌اند و ابتدا در فرم زیست‌سیاست به عرصه پا نهاده‌اند. در مجموع می‌توان گفت که نظام‌های بررسی شده به‌مثابه گفتمان و در اشکال زیست‌سیاسی تبلور یافته‌اند تا به سوژه مورد نظر در سطحی جهانی و محلی دست یابند.

واژه‌های کلیدی: زیست‌سیاست، سیاست بدن، لیبرالیسم، توتالیتاریسم و امنیت.

مقدمه

بخش اعظم اندیشه‌های مختلف در غرب بر سرشت بشری بنیان گذاشته شده‌اند. تا جایی که می‌توان گفت سرشت بشری، مسئله محوری ۲۵ قرن گذشته اندیشه سیاسی غرب بوده است. سرشت بشر نیز بر بدن استوار است. بر همین اساس پارادایم اساسی تحلیل اندیشه سیاسی هابز را «سرشت سیاست بدن»^۱ نامیده‌اند (ر.ک: Smith, 2018: 168-171). بدن در آثار و اندیشه سیاسی اندیشمندان از دوره باستان تاکنون از طریق استعاره‌ها و مفاهیم مختلف بازتاب یافته است^(۱). اما هرچه به دوران معاصر نزدیک‌تر شده‌ایم، تمرکز و نظریه‌پردازی درباره آن بیشتر شده است. بارکن^۲، این تحول را تحت لوای انسان‌دیسی^۳ در سه مرحله عادی^۴ (شناخت جهانی یکسان از بدن در دوره باستان)، ماهیت فیزیکی^۵ بدن و سوم، بازنمایی سیاست بدن^۶ (در دوره مدرن) شناسایی می‌کند (John, 2014: 30-40).

بخش زیادی از آرای اندیشمندان در جامعه‌شناسی، اندیشه سیاسی، فلسفه و پدیدارشناسی به بدن و رابطه آن با قدرت پیوند یافته است. به همین ترتیب بدن در دو سده اخیر در گفتمان‌ها و نظام‌های سیاسی جهانی، جایگاهی جدی‌تر یافته است؛ تا جایی که می‌توان ادعا کرد که هیچ لایه‌ای از زندگی اجتماعی و سیاسی در عصر حاضر وجود ندارد که به گونه‌ای بدن درگیر آن نشده باشد. مسئله ما در متن حاضر، شناسایی اهمیت سیاسی شدن بدن در گفتمان‌های جهانی مانند توتالیتاریسم، لیبرالیسم و امنیت است؛ به طوری که شناخت اینکه این گفتمان‌ها چگونه بر بدن متمرکز می‌شوند، ارزشمند است. به عبارتی دیگر این گفتمان‌ها قبل از هر چیز سوژه‌ساز هستند و این سوژه‌سازی با تکیه بر دانش (مانند ژنتیک و علم پزشکی) و اقتصاد (بدن تولیدگر ثروت) انجام می‌شود. گفتمان‌های یادشده همراه با مجموعه‌ای از فنون، مناسک و در نهایت ایجاد اشکالی از نشانه‌های زیستی بر ساخت بدن وارد می‌شوند و در تلاشند تا به سوژه مورد نظر خود دست یازند.

1. The nature of the body politic
2. Leonard Barkan
3. anthropomorphic
4. simple anthropomorphism
5. Organic cosmos
6. The renewal of the body politic

از این رو پرسش‌های اساسی این متن بدین گونه است که:

- بدن چگونه به محل یا هدف نظام‌های سیاسی و گفتمان‌های منتسب به آنها بدل می‌شود؟
- به تعبیر دیگر بدن چگونه به سیاست پیوند می‌خورد تا به اهداف گفتمانی به صورتی نظام‌مند تبدیل شود؟
- سوژه‌سازی از طریق این گفتمان‌ها، چگونه صورت می‌پذیرد؟

روش‌شناسی این پژوهش مبتنی بر تبارشناسی و به تبع آن گفتمان فوکویی است. «تبارشناسی اثبات و چگونگی تداوم نوشتن تاریخ انتقادی، راهی برای دستیابی نظام ارزش‌ها^۱ در حال حاضر است. تبارشناسی به شناسایی رابطه قدرت و بدن که بخش اعظم آنها امروزه فراموش شده است، می‌پردازد» (Garaland, 2014: 370, 376). به تعبیر دقیق‌تر، تبارشناسی به منزله تحلیل مبدأ در محل اتصال بدن و تاریخ است. تبارشناسی بایستی بدن کاملاً منطبق تاریخی و تاریخ ویران‌کننده بدن را نشان دهد (فوکو، ۱۳۹۶: ۱۵۲). در گفتمان فوکویی، اثراتی که گفتمان بر سوژه و بدن او می‌گذارد، اهمیت دارد. از این رو جایگاه بدن در نظام‌های گفتمانی موجود در متن حاضر مدنظر است. بدین معنی که وقتی بدن در قالب نظامی توتالیتاریستی و لیبرالیستی جای می‌گیرد، با چه نشانه‌هایی، محل محدودیت‌ها، تولید ثروت و امنیتی که بر بدن و جمعیت وارد می‌شود مورد بازخوانی قرار می‌گیرد.

برآورد مفهومی زیست‌سیاست و سیاست بدن

به طور کلی مفهوم زیست‌سیاست همواره با سیاست بدن همراه است. فهرر و هلر، زیست‌سیاست را با عنوان «سیاست بدن» همخوان می‌دانند (لمکه، ۱۳۹۶: ۱۰۹). در متن حاضر نیز این دو تقریباً در یک راستا به کار رفته‌اند. زیست‌سیاست اساساً پیوند یافتن زندگی و سیاست است. در واقع رویکرد انضمامی دولت در زندگی اعضای جامعه است یا همان سیاست‌های دولت در عرصه زیستی مردم است. بر این اساس ترسیم و تدوین

1. revaluing of values

مناسبات اجتماعی در زندگی برای پیشبرد منافع دولت، رویکردی زیست‌سیاسی است. در مجموع زیست‌سیاست از طریق حکومت‌مندی یعنی کنترل، انضباط و رسوخ قدرت دولت در جزئیات زندگی مردم به انجام می‌رسد که موجب شکل‌گیری رفتارها و کنش‌های جدید در عرصه زیستی می‌شود. پای ثابت زیست‌سیاست، بدن و جمعیت است.

سیاست بدن^۱، سازمانی از اعمال و هوش است که بازنمایی اجتماعی و مادی سوژه را در پیوند با قدرت نشان می‌دهد (John, 2014: 30-32) و پاسخ خود را در پرسش‌های زیر می‌یابد: حکومت‌ها چگونه به نیازهای سیاسی بدن که از نرم‌های قراردادی شده تخطی می‌کنند، پاسخ می‌دهند؟ چه راه‌هایی برای سرکوب فیزیکی متأثر از روابط قدرت وجود دارد؟ تنظیم یا عدم تنظیم بدن‌ها بر جامعه چه تأثیری دارد؟ بدن‌های تخطی‌گر، چگونه جوانب روابط ملی و بین‌المللی را به چالش می‌کشند؟ چشم‌انداز اخلاقی و فرامین پاکدامنانه، چگونه بر تنظیم و حمایت از بدن‌ها حک می‌شود؟ (Nadia & et al, 2017: 1-2). در مجموع سیاست بدن، مناسبات میان قدرت و بدن است که شامل رفتارها در قالب کلام، گفتار و پوشش است. برای نمونه زبان و کلمات اساساً سیاسی و پر از منافع‌اند و سیاست امری زبانی است. از این‌رو زبان قدرت‌کردار، تکنیک، نهاد و مناسبات را می‌سازد و ما را تبدیل به موضوع می‌کند.

اهمیت و پیشینه موضوع

نیکولاس رز با تکیه بر تفسیر آثار فوکو به سرچشمه چهارگانه‌ای از زیست‌سیاست پرداخته است که می‌تواند در پیشینه پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده، یاریگر باشد. در واقع پیشینه پژوهشی‌های قبلی در این چهار بعد قابل‌تجمیع است. زیست‌سیاست به‌مثابه سیاست مخاطره^۲: (شکل زیستی- بیولوژیکی قرن نوزدهم و بیستم که موجب پدید آمدن بدن‌های خارجی یا دیگری^۳ است). زیست‌سیاست ذره‌انگاره^۴: (استفاده از علم ژنتیک که گفتمان مسلط چهار دهه اول قرن بیستم در آلمان و غرب است). زیست‌سیاست به‌مثابه اخلاق سیاست^۵: (زیستن با ماهیتی اخلاقی

1. Body politic

2. Bio politics as risk politics

3. foreign bodies

4. Bio politics as Molecular

5. bio politics as ethopolitics

که موجب نوعی از سبک زندگی اجتماعی مبتنی بر کیفیت زندگی، زندگی درست، انتخاب درست، حق مرگ و مانند آن است). سیاست معطوف به زندگی^۱: (زندگی معطوف به خود که افراد خود را در قالب اصطلاحات سوماتیک «تن» می‌فهمند؛ یعنی فنونی که افراد، کیفیت زندگی‌شان را بر اساس آن قضاوت می‌کنند) (Rose, 2001: 20- 22). هر کدام از این خوانش‌ها، جداگانه یا در تلفیق با هم موجب شکل‌گیری نظام معرفتی شده است که حاصل آن روی بدن و جمعیت خود را نشان داده است. مثلاً در توتالیتاریسم، شکل زیستی- ژنتیکی و دفع دیگر جمعیت‌ها پدید آمده است. خروجی لیبرالیسم و نتولیبالیسم، زندگی معطوف به خود و سبک زندگی بدن تولیدگر ثروت است. امنیت، شکل زیستی تعریف جمعیت‌های خطرناک و به یک معنی اخلاق سیاست را موجب شده است.

هرچند مباحث خاورمیانه و کشورهای اسلامی در اینجا مورد بحث ما نیست و نیازمند مقالات دیگری است، با این حال اهمیت موضوع ایجاب می‌کند که اشاره‌های مختصری به آن داشته باشیم. گفتمان، سوژه‌ساز است. گفت‌وگوها، گفتمان‌ها و چالش‌های موجود در خاورمیانه نیز با مجموعه‌ای از مفاهیم سکسوالیته همبسته‌اند که تقلیل‌پذیر به عوامل جزئی نیستند. ابعاد متعدد قانونی، سیاسی، اجتماعی و مذهب به شکل‌دهی جنسیت‌گرایی در خاورمیانه و کشورهای اسلامی دامن زده است. وچلن در اثر «مذهب، سیاست و جنسیت در اندونزی: منازعه بدن مسلمان» دال اصلی گفت‌وگوی اخلاقی دهه نود در اندونزی را متمرکز بر بدن زنانه و سکسوالیته می‌داند. او منازعه احزاب سکولار و اسلامی اندونزی نیز از همین زاویه خوانش می‌کند (Wichelen, 2010: 92-109).

اونگ، استاد دانشگاه کالیفرنیا (برکلی) در اثر خود «دولت در مقابل اسلام: خانواده‌های مالایی، بدن‌های زنانه و سیاست بدن در مالزی»، چالش‌های موجود در دهه نود را بر سر تفاوت در کنترل و تنظیم سیاست بدن چون «زن» و «خانواده» استوار می‌کند. عواملی چون طبقه متوسط، تنش میان دولت سرمایه‌داری و گفتمان مذهبی، ایدئولوژی محافظه‌کار به عینیت و ماندگاری سیاست بدن، حفظ رابطه اقتدار میان سکسوالیته زن و مرد و رجحان اجتماعی آن کمک کرده است (Ong, 1990; 272).

1. The politics of life it self

نوریس و انگلهارت نیز تنش فرهنگی میان اسلام و غرب را به تساوی جنسیتی و به طور کلی در نگاه به بدن می‌دانند. از نظر آنها نقش بنیادی زایش بحران‌های منطقه در نگاه جنسیتی به بدن میان گفتمان‌های محلی و جهانی است (Norris & Inglehart, 2003: 63-70). علوم مدرن (پزشکی جدید و روان‌پزشکی)، بخشی از گفتمان‌های سوژه‌ساز هستند. مقاومت‌ها و شورش‌ها در کشورهای اسلامی و هندوستان در چالش بر سر استیلای بدن از طریق این علوم قابل خوانش است. آمستر، این را داستان کلونیالیزم بدن‌ها می‌نامد. او در مقاله کوتاه خود با عنوان «بدن و سیاست بدن: پزشکی سلامت عمومی... در خاورمیانه و شمال آفریقا»، شورش‌ها و ناآرامی‌های خاورمیانه را با ماهیت چالش بر سر بدن می‌داند. او در مطالعه موردی دیگری، پزشکی و علوم جدید را در مراکش و شمال آفریقا با مقاومت و برخورد بدن‌ها به عنوان چالش جدید می‌شناسد (Amster, 2013: 1-2; Amster, 2015).

دیوید آرنولد با مطالعه موردی هندوستان در کتاب «کلونیالیزم بدن: پزشکی دولت و بیماری‌های همه‌گیر در قرن نوزدهم هندوستان»، پزشکی و برنامه‌های منتسب به آن را ابزار کلونیالیزم بدن می‌داند که همواره با مقاومت روبه‌رو شده است. به زعم او، مقاومت هندی‌ها در مقابل انگلستان در راستای مقاومت برای استیلا بر بدن‌ها بود (Arnold, 1993: 61-70). مابون، استاد دانشگاه لنکستر در آثار متعدد خود، ریشه خشونت‌های خاورمیانه را در حذف جمعیت‌ها و بدن‌ها از گردونه قدرت می‌داند که موجب شکل‌گیری «وضعیت استثنا» است. به زعم او، پایان داعش به عنوان پایان منازعه در خاورمیانه نیست. مگر آنکه دولت‌ها به تقسیم قدرت و آشتی جمعیت‌هایی که از گردونه حذف شده‌اند روی آورند^(۳). در خاورمیانه و کشورهای اسلامی، جدا از گفتمان‌های جهانی، گفتمان محلی نیز سوژه را مورد دستخوش قرار می‌دهد. در نهایت کارکرد همه این گفتمان‌ها موجب استبداد معرفتی شده است که الگوی خود را روی بدن خالی می‌کند.

چارچوب نظری

«هیچ چیز... بیش از تمرکز صرف بر حیات بدن، فرد را اساساً از جهان جدا نمی‌کند...» (هانا آرنهت).

«... فضیلت مدرن، معنویت مدرن، دانش مدرن، به مثابه اشکال بیماری...» (نیچه، اراده قدرت).

اندیشه آرنت با اصطلاحات متعددی چون حیات برهنه، روایت، جهان مشترک، مشترکات میان تن‌ها و با مفاهیمی چون آزادی، زحمت، کار، بیگانگی، زاینده‌گی^۱، مرگ و مانند آن تبیین شده است. سیاست در اندیشه آرنت، سیاست زاینده است. زاینده‌گی، نقطه مقابل کنترل پیکرها و جمعیت است. پویا نبودن سیاست موجب گسترش سیاست‌مرگ^۲ و حیات برهنه در رژیم‌های توتالیتر قرن بیستم شد (Vatter, 2006: 137-141). از این‌رو در اندیشه آرنتی با becoming (ها) روبه‌رو هستیم. اما تمرکز صرف بر بدن به مثابه حیوان زحمتکش، این زایش را از میان می‌برد. آرنت حاصل پیروزی کار یا حیوان زحمتکش را نوعی بی‌جهانی می‌داند. بنابراین به زعم او، «نشان عصر مدرن، بیگانگی از جهان است، نه از خود بیگانگی» (آرنت، ۱۳۹۰: ۳۸۱). تمرکز بر بدن موجب دستخوش و ویرانی کیستی سوژه است. این «کیستی» را نمی‌بایست در یک سیر فایده‌باورانه اجتماعی عینی و انضمامی کرد، زیرا بشر در میان روایت‌های متکثر پراکنده است. بیگانگی با تن و جهان موجب خشکاندن این روایت‌هاست. بنابراین به نظر او، «هیچ چیز بیش از تمرکز صرف بر حیات بدن، فرد را از جهان جدا نمی‌کند...» (کریستوا، ۱۳۹۶: ۶۵-۷۶).

بدن تقلیل‌یافته به زحمت در راسیسم و بروکراسی نظام‌های توتالیتریستی در مواجهه با جمعیت خارجی موجب ظهور اصل سیاست بدن با ویژگی‌هایی توتالیتریسم شد. به طور کلی زیست‌سیاست آرنتی همواره با جامعه‌ای پویا و پیش‌بینی‌ناپذیر همراه است. اما زیست‌سیاست کنترلگر بدن فاقد پویایی، زاینده‌گی و شکل‌گیری جهان مشترک است. بر این اساس بیگانگی جمعیت‌ها اعم از مهاجران، ملت‌های فاقد استقلال و مردمی که تنش‌های روزمره اجتماعی را تجربه می‌کنند، بایست در بیگانگی تن پیگیری کرد. ممنوعیت‌های زبانی، فرهنگی، رفتاری، جغرافیایی و فردی که از طریق گفتمان‌های مسلط پدید می‌آیند، موجب این بیگانگی است.

زیست‌سیاست پیش از هر کس با نام فوکو درآمیخته است. به زعم فوکو، تا قبل از

1. natality
2. thanatopolitical

قرن هفدهم با عصر حاکمیت روبه‌رو هستیم. اما بعد از آن یعنی در عصر زیست‌سیاست، تمرکز بر تنظیم بدن و جمعیت تولد یافت. بر این اساس «قدرت قدیمی مرگ با نماد قدرت حاکم، جای خود را کاملاً به اداره بدن‌ها و مدیریت حسابگرانه زندگی داد» (فوکو، ۱۳۸۸: ۱۶۴). به طور کلی پروژه فکری فوکو بر چگونگی تولید سوژه مدرن در عصر زیست‌سیاست تمرکز دارد که مبتنی بر استیلای بدن‌ها از طریق دانش مدرن، نهادهای مدرن و فنون خود به انجام می‌رسد. این انضباط در سه مرحله بررسی می‌شود: دانش مدرن در کتاب «نظم اشیا» و «دیرینه‌شناسی دانش»، نهاد زندان در «مراقبت و تنبیه» و «پیدایش کلینیک» و بر ساختن انسان توسط خود در اثر «تاریخ جنسیت». فوکو در این راستا قائل به سه دوره تاریخی: رنسانس، کلاسیک و مدرن که هر یک حامل صورت دانایی آن دوره است و متفکر در آن لایه‌ها می‌اندیشد. در واقع هر دوره ساختار و نظام معرفتی خاص و متفاوت خود آن دوره را القا می‌کند. برای شناسایی این دوره‌ها، فوکو از دو دوره دیرینه‌شناسی و تبارشناسی عبور می‌کند. دیرینه‌شناسی در صدد نشان دادن ضوابط و تفاوت‌های ساختاری و گسست‌هاست. تبارشناسی نیز رابطه بدن و قدرت محصور در آن دوره‌هاست.

دوره‌های سه‌گانه هر کدام صورت‌دانایی یا اپیستمه‌ای را ایجاد می‌کنند که درون خود گفتمان‌های مرتبط با آن صورت‌دانایی را به همراه دارند. از این‌رو گفتمان برای فوکو، «همانند روابط تولید برای مارکس، ناخودآگاه برای فروید، قوانین غیر فردی زبان برای سوسور و ایدئولوژی برای آلتوسر است» (هال، ۱۳۹۶: ۱۳۵). برای نمونه زمانی که لیبرالیسم، توتالیتریسم و امنیت در قالب گفتمان ظهور می‌یابند، بدن در همان گفتمانی محصور می‌شود که معطوف به صورت دانایی دوره مدرن است. بر این اساس بدن‌ها عینیت‌یافته و حاصل آن گفتمان‌ها هستند که در نتیجه تولد علوم جدید پدید آمده‌اند. به زعم فوکو، هیستریک شدن بدن زن، تربیت بدن و سکس‌کودک، اجتماعی کردن تولیدمثل، روان‌پزشکینه شدن انحراف جنسی از قرن هجدهم، موجب تمرکز بر بدن و تحول به زیست‌سیاست شد. کلیت این تمرکز موجب پدید آمدن بدن اقتصادی، بدن تولیدگر ثروت و یا بدنی که باید تنظیم و مراقبت گردد، شد. این نظم‌بخشی و تنظیم به دو شکل تأدیبی و تنظیمی فراهم آمد.

جدول ۱- خلاصه دو نوع کلی از زیست‌قدرت (زیست‌سیاست)

زیست‌سیاست	هدف اثر	ابزار	ابزار دانش- قدرت
تأدیبی	بدن (فردی) کنترل بدن‌ها	مدارس، ارتش، زندانبان و بیمارستان...	جرم‌شناسان، روان‌پزشکان و روان‌شناسان
تنظیمی	جمعیت کنترل جمعیت	تنظیم اولاد، عمر و سلامت عمومی...	جمعیت‌شناسان، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان

(Gray, 2005: 88)

به همین شکل، تحول به زیست‌سیاست موجب دگرگونی در نحوه نگاه به بدن و تغییر در واژگان شد که هر یک حامل مناسبات جدید بر زندگی و بدن شدند که می‌توان به شکل زیر آن را ترسیم کرد:

جدول ۲- شفافیت‌بخشی نظام نظری فوکو بر مفاهیم مختلف

در سه دوره پیشامدرن، مدرن و پسامدرن

جامعه	پیشامدرن	مدرن	پسامدرن
تاریخ	فرایند فردیت‌سازی		
قدرت	حاکمیت	تنبیه و مراقبت	حکومت‌مندی
ابزار استفاده	شکنجه علنی	سلسله‌مراتبی/ بهنجارسازی/ آزمون کردن	مبتنی بر مسئولیت
دانش	انحصاری	تقسیم‌بندی جزئی و مشخص	فراگیر
اثرات	ترس از تنبیه	تقسیم‌بندی شده	نشان کردن/ شناسه دادن
خود	ستیز برای افتخار	ستیز برای خودمختاری	ستیز برای هویت
هویت	مبتنی بر اطاعت	بهنجار شده	زیبایی‌شناسانه (حسی)
مقاومت	محدود	گسترده	اتفاق فضای هویت‌ها
سوبژکتیو	جامع/ فراگیر	شخصی شده	سوژه شده
اخلاق	مطلق	مبتنی بر نظم عمومی	محلی شده
حقیقت	کارکرد خدا / طبیعت	متأثر از قدرت/ رضایت	گره‌خورده به هویت

(Linstead, 2004: 17)

صورت‌های گفتمانی زیست‌سیاست

در مجموع گفتمان‌های مورد بحث در این متن، پیش از هر چیز قالبی زیست‌سیاسی دارند. فوکو همانند ماکس وبر، «زیست‌سیاست را عنصر تکوین سرمایه‌داری» می‌داند (فوکو، ۱۳۸۸: ۱۶۲). بدن در این پروژه برای تنظیم و تولید حداکثری سود استفاده می‌شود که می‌توان آن را در لیبرالیسم و نئولیبرالیسم شناسایی کرد.

زیست‌سیاست به‌مثابه لیبرالیسم / نئولیبرالیسم

فوکو در «تولد زیست‌سیاست»، لیبرالیسم را چارچوب عمومی زیست‌سیاست می‌داند. در واقع تحلیل او از جامعه مدنی برای شناسایی نقش گفتمان‌های لیبرال و حکومت‌مندی در آن است. به زعم فوکو، «لیبرالیسم... شامل هسته‌ای دو قطبی از روابط آزاد تولیدگر- ویرانگر بود. لیبرالیسم باید آزادی تولید می‌کرد، اما این عمل مستلزم تعیین محدودیت‌ها، کنترل‌ها، اشکال جبر و الزامات مبتنی بر تهدید نیز بود» (Foucault, 2008: 64). بر این اساس رویکرد زیست‌سیاسی لیبرالیسم نه به‌مثابه یک نظریه سیاسی یا اقتصادی، بلکه فرمی از حکومت‌مندی است. بنابراین هر جا که لیبرالیسم «آزادی فردی» را می‌بینند، فوکو مراقبت مبتنی بر اداره رفتار را رصد می‌کند. لیبرالیسم به نظم خودآفرین فردی جهت می‌دهد که به‌زودی فهمی از حکومت‌مندی را از آن استخراج می‌کنیم. بنابراین ما در چنین نظامی با سوژه حکومت‌کننده- حکومت‌شونده روبه‌رو هستیم. به همین ترتیب ویژگی نئولیبرالیسم قبل از هر چیز، «رژیم سوژه‌ساز منطبق با تولید سازوکارهای مختص چون استعمار، انباشت و خلع مالکیت است» (Mavelli, 2017: 91-490). سوژه‌سازی نئولیبرالیسم حول «چارچوب عمومی زیست‌سیاست» و به دنبال خلق سوژکتیوته قابل کنترل است. بنابراین با تفاسیر عامی چون اقتصادی، فلسفه سیاسی، ایدئولوژی، پروژه سیاسی- اجتماعی و منطق حکومتی دارد، در نهایت به‌مثابه مجموعه‌ای از ایده‌های ناهمگون، مناسک و رژیم‌های قدرت شناسایی می‌شود که به شیوه‌های گوناگون بر بدن سوژه اعمال می‌شود.

به تعبیر دقیق‌تر، مفهوم حکومت‌مندی فوکو، دو تحلیل از نئولیبرالیسم را در برمی‌گیرد. ابتدا تمایز گذاشتن میان عرصه خصوصی و عمومی و شکل‌دهی جامعه را

به‌مثابه ابژه و دوم، نیاز به تسلسل، گسترش سیاست مبتنی بر اشکال خودتنظیمی یا همان فناوری‌های معطوف به خود است (Lemke, 2001: 201). به مرور این سیر تحول موجب سه مؤلفه یا سه شکل از نئولیبرالیسم شد: تکنولوژی‌های شکل‌دهنده رفتار به منظور اهداف خاص؛ نئولیبرالیسم به‌مثابه آزادی فردی و نئولیبرالیسم مبتنی بر استراتژی سیاسی رام کردن سوژه‌ها (Lorenzini, 2018: 154-161). هدف این ابعاد سه‌گانه، شکل‌دهی «زندگی معطوف به خود» است. بنابراین هنر حکومت لیبرالی با پیش کشیدن نقد اخلاقی به دنبال سوپزکتیوته «خودمؤسس^۱» است که در ایده خودکمالی و فردیت والا نهفته است؛ به طوری که مؤلفه‌های شخصی‌شده و فرهنگ در یک راستا عمل می‌کنند. از این‌رو اساس نئولیبرالیسم همراه با نوعی از اومانیزم جدید فرد را در هسته اقتصادی عقلانی و آزادی رفتار و انتخاب بر مبنای خواست و آرزو قرار می‌دهد.

نیکولاس رز در کتاب «قدرت‌های آزادی^۲»، این وضعیت را به «لیبرال پیشرفته^۳» که در واکنش به تحولات خاص دو دهه پایانی قرن بیستم پدید آمد، معرفی می‌کند. او در این باره می‌نویسد: «مفهومی جدید از عقلانیت که سرکوب‌های گوناگون را مستلزم می‌کرد و حکومت باید آن را معطوف به خود می‌کرد، گسترانده شد که بازار، خانواده، اجتماع، فردیت و راه‌های نو که تکالیف حکومتی بین آپاراتوس‌های سیاسی، انجمن‌های مداخله‌گر^۴، بازیگران اقتصادی، شهروندان عمومی و خصوصی را در برمی‌گرفت. من این دیاگرام جدید از حکومت را لیبرال پیشرفته می‌نامم» (Rose, 2004: 139-140).

این اسلوب از حکومت نئولیبرال به خلق عادات‌ها و انتظارات، شکل‌دهی رفتار سوژه‌ها و راه‌های زندگی کردن در اشکال نو می‌پردازد. برای نمونه فرد در بازار، شکل مصرف و تبلیغات مبتنی بر آن معرفت‌گفتمانی هدایت می‌شود. بنابراین اشکال نئولیبرال، گسترش فنونی است که منجر به کنترل افراد یا استیلای بدن‌های منفرد می‌شود. استراتژی تسلیم سوژه‌ها مستلزم آمادگی مسئولیت‌پذیری برای مخاطرات اجتماعی نظیر بیماری، بیکاری، فقر و غیره است که با هدف جایگزینی مسئولیت‌پذیری

1. Entrepreneur of herself
 2. Powers of freedom
 3. Advanced liberal
 4. Intermediates associations

و خودمراقبتی انجام می‌شود. بنابراین نئولیبرالیسم، افراد را تشویق به یک زندگی شخصی می‌کند که کارآفرینی ویژه را در خود به همراه داشته باشد و موجب مسئولیت شخصی و یک تعهد عقلانی اقتصادی با خودمراقبتی می‌شود. یکی از ابعاد اساسی خودمراقبتی از طریق برابری جنسیتی، لیکن با اولویت صرف مادی است.

برابری جنسیتی با هدف بهینه‌سازی زندگی و تولید جمعیت جدید در اروپایی در راستای اهداف نئولیبرالیستی ظهور یافت. جنسیت به‌مثابه «تکنولوژی قدرت» با هدف انطباق بدن‌ها با قدرت مورد استفاده قرار گرفت. با این استدلال که عقلانیت اروپای متحد نیازمند تنظیم توازن کار- زندگی، بچه‌داری، ترک والدین، تنظیم کار کردن و سودمندی مالی است تا زنان را در تولید و بازتولید رفتارشان تعدیل و تغییر دهد. از این‌رو دهه نود اروپا، توسعه جنسیت چون یک فناوری زیست‌سیاسی بود که با هدف یکسان‌سازی بازتولید رفتار اقتصادی و با تکیه بر اهدافی مشتمل بر آزادی شخصی، سرمایه‌گذاری و حق انتخاب پدید آمد (Repo, 2017: 158-160). یعنی مسئولیت بیشتر زنان با هدف کامیابی و باروری جامعه به‌مثابه هدفی کلی بود که نیدچ^۱ از آن با عنوان نوروپاور^۲ یاد می‌کند. نوروپاور در پی بهنجارسازی، بسیج، حکومت‌مندی جمعیت و بدن، بسیج اذهان برای تولید و فراهم‌سازی بهترین شکل از شهروند مصرف‌گرای جهانی است. زبان و تصاویر چون کلید رسانه‌های اجتماعی برای این منظور به کار گرفته می‌شوند. انعطاف و تنظیم ذهنی و عصبی با تکیه بر ظرفیت‌های کاپیتالیزم مورد تأکید قرار گرفت تا نتیجه خود را در تولید یک مغز نئولیبرال نشان دهد. در واقع حوزه جدید نوروپاور، نه متکی بر ذهنی گذشته‌نگر، بلکه با هدف فرامین آینده‌نگرانه است (Neidich, 2017: 189, 192-194). حوزه مرسوم به نوروپاور با هدف سازمان‌دهی، کنترل و تغییر شناخت و برای ایجاد نوعی سرمایه‌داری شناختی است که می‌بایست از مرحله سرمایه‌داری صنعتی عبور می‌کرد.

هاردت و نگری، این پارادایم را تحول از «سرمایه‌داری صنعتی» به «سرمایه‌داری شناختی»^۳ ذکر می‌کنند. سرمایه‌داری شناختی با مشخصه‌هایی چون شکل‌بخشی،

1. Neidich

2. Neuropower

3. Cognitive capitalism

شبکه‌بندی، جهانی کردن و انتقال یقینی به سوژه غرق در کار مشخص می‌شود. در خلال این پروسه یا انتقال، دانش، خلاقیت، زبان و هیجان، به عنوان محور مرکزی تولید و بازتولید درونی جامعه مورد نظر به کار گرفته می‌شوند. چنین فرایندی منجر به سرکوب از طریق کار اجتماعی یا همان «کار غیر مادی»^۱ می‌شود. در این زیست‌سیاست، شکلی از کنترل که گسترش خود را به صورت آگاهانه و در جمعیتی از بدن‌ها یا تمامیت روابط اجتماعی می‌گستراند، وجود دارد (Hardt & Negri, 2000, 64: 24).

در واقع گسترش کار غیر مادی مبتنی بر یک فرضیه «زیست‌سیاسی» با هدف تغییر شناخت و به کارگیری کمتر نیروی جسمانی است. در این تغییر، توانایی «جنسیتی» به‌مثابه فناوری قدرت در پی همسان‌سازی انعطاف و انطباق با گفتمانی نئولیبرالی است. در مجموع نئولیبرالیسم و لیبرالیسم، اشکالی عام از زیست‌سیاست جهانی‌اند. امروزه در غالب کشورهای جهان، سوژه‌ها غرق یا در جست‌وجوی کار هستند، به طوری که ارزش‌های مشترک و جهان مشترک به حاشیه رفته است و فرصتی برای جنبه‌های دیگر پرورش خود نیست. شکلی از زندگی معطوف به خود و خصوصی یا شناختی جدید پدید آمده است که افراد در گفت‌وگوها، مراودات و فعالیت‌های روزانه خود معمولاً با جنبه‌های مادی، زندگی را ارزش‌گذاری می‌کنند.

زیست‌سیاست به‌مثابه توتالیتاریسم

می‌دانیم که اشکال توتالیتاریستی نظام‌های سیاسی در قرن بیستم بر محورهایی چون نژاد کهنتر یا برتر، جمعیت خطرناک، دیگری و غیر بنیان گذاشته شدند. این همان بعد زیست‌سیاست مخاطره‌آمیز است. می‌توان گفت دهه‌ی سی و چهل، اوج ساختار توتالیتاریستی قرن اخیر بوده است. به لحاظ نظری، «پیمان بدن‌ها با یک بدن در اندیشه‌ی هابز» و داروینیسم اجتماعی، پیش‌درآمدهای اولیه‌ی این ساختار بود. پارادوکس دمکراسی - توتالیتاریسم اندیشه‌ی هابز قبل از هر چیز در زندگی زیست‌سیاسی مردم خود را نمایش می‌دهد. توتالیتاریسم بدون یک خوانش زیست‌سیاسی در رویدادهای معاصر کامل نیست. آگامبن در این رابطه می‌گوید: «... اگر نازیسم و رابطه‌ی آن با استالینیسم هنوز برای ما یک معماست و اگر از توضیح آن عاجزیم، به این دلیل است که ما پدیده‌ی

توتالیتاریسم را در شکل زیست‌سیاسی آن را درک نکرده‌ایم» (Agambn, 1998: 148).

در همین رابطه، اسپوزیتو در تلاش است که ریشهٔ فجایع قرن بیستم را با استفاده از پارادایمی توتالیتاریستی درک کند و آن را به دموکراسی رادیکال یا حداکثری وصل می‌کند. اگر آرنت، خاستگاه توتالیتاریسم را نتیجهٔ تقلیل‌نگری سیاست باستان و سیاست‌زدایی می‌بیند، در مقابل تالمون آن را در فزونی تساوی‌جویانه دموکراسی می‌داند (Prozorov, 2017: 106-7). اسپوزیتو نیز آن را برآمده از یک سیر چپ‌گرایانهٔ مریض درون دموکراسی و به تعبیر روشن‌تر، فزون‌خواهی دموکراسی می‌داند؛ دموکراسی رادیکال، حداکثری و مطلق و مملو از خواسته‌های تساوی‌جویانه (Esposito, 2013: 103-4).

در مجموع خواست این فزونی، نتیجهٔ خود را در زیست‌سیاست و زندگی مردم نشان می‌دهد. اسپوزیتو تا جایی پیش می‌رود که کلیت توتالیتاریسم را در شکل زیست‌سیاسی آن درک می‌کند و می‌پرسد: «توتالیتاریسم یا زیست‌سیاست؟». به زعم او توتالیتاریسم نه یک ایدئولوژی، فلسفه یا ضدیت با تاریخ، یا فلسفه سیاسی، بلکه پیشاپیش سیاستی بیولوژیکی، یک سیاست زندگی و در کل زندگی است که به سمت ضدیت و تولید مرگ گرایش می‌یابد. از این‌رو وقتی لویناس^۱ در دههٔ ۱۹۳۰ نوشت: امر بیولوژیکی، با همهٔ مرگ‌ومیرهایی که تولید کرد، به ابژه‌ای فراتر از زندگی معنوی و در واقع به قلب آن تبدیل شده بود (Esposito, 2013: 107)، به موضع زیست‌سیاسی توتالیتاریسم بسیار نزدیک بود.

بر همین اساس تفاوت زیست‌سیاسی کمونیسم و نازیسم نه لزوماً یک تفاوت ایدئولوژیک، بلکه تفاوت یک ایدئولوژی و یک بیولوژی نیز بود؛ یعنی تفاوت میان چیزهای قیاس‌ناپذیر بود که باید تحت یک مفهوم مفرد جمع‌بندی شوند. در واقع انسان نازیسم، بدن مختص به خود چون مالک بدنی قابل استفاده، انتقال‌پذیر و به‌مثابه یک گوهر درونی قابل فروش را دارد. از این‌رو نازیسم، واژگونی تعلقات بدنی از خود به دولت با درون‌مایه‌های زیست‌سیاسی است. در مقابل نیز همان دموکراسی رادیکال قرار داشت که مفروض آن، «گروهی از سوژه‌های پیشاپیش یکسان که در تفاوت با بدن‌هایشان از هم شناخته می‌شوند» (Esposito, 2013: 110) بود. این خواسته‌های منطقی در دموکراسی حداکثری در بدن‌های مختلف، رفته‌رفته شکلی از دگری چون توتالیتاریسم

را تولید کرد. توتالیتاریسم، این پارادوکس دوگانه را با تجمیع در یک بدن مختص به گفتمان خود حل کرد. بدنی که نژادش متفاوت و تعلقات خونی اش مشترک بود. در این خوانش توتالیتاریستی بدن، جامعه و تکثرهای داخل جامعه به مجموعه‌ای از اعداد و مطالبات بهنجار یا نابهنجار کمیت‌ساز تقلیل یافتند که سر دیگر آن، آلوده‌نگاری بود.

به زبان کریستوایی می‌توان گفت: «پاتولوژی‌های مدرن، نظیر راسیسم و بیگانه‌هراسی^۱، نمونه‌های آن سر دیگر آلوده‌نگاری هستند. راسیسم، نمونه‌ای کامل از انحراف سوپژکتیوته سیاسی در انکار «اختگی‌اش» است که با قرارداد اجتماعی منتسب بر بدن فراهم آمده بود. از این‌رو مؤلفه‌های راسیسم [مبتنی بر غیریت‌ستیزی] خارجی، پیش از هر چیز ضرورت مؤلفه بدن سیاسی در دولت را پذیرفته بود» (Sjoholm, 2017: 80).

در مجموع می‌توان توتالیتاریسم قرن بیستم را با تکیه بر مبانی بیولوژیک و صرفاً زیست‌سیاسی همچون افتراق بدن‌ها، دیگری ناهنجار، گفتمان غیریت‌ساز و مانند آن شناخت. ژنتیک و پزشکی برای افتراق یا انضباط‌بخشی و همسان‌سازی به بدن‌ها مورد استفاده قرار گرفتند. در سمت دیگر، سامان‌دهی به جمعیت برای نمونه در ظهور نازیسم، صورتی از نظام‌مند کردن بدن‌ها در گفتمان مسلط بود. آنچه نیکولاس رز از آن به «زیست‌سیاست مخاطره‌آمیز» یاد می‌کند، به شکلی اشباح‌شده در توتالیتاریسم مشهود است. در واقع تشخیص‌های چندگانه از جامعه توتالیتاریستی در شکل زیست‌سیاسی مدرن، خود را آشکار می‌کند. بدین معنی که زیست روزانه مردم در بدن‌های منفردی جاری است که صورت زیست‌سیاسی گفتمان رسمی را در خود دارد. از این‌رو توتالیتاریسم، بدن مختص به خود را به صورت اجبار و فشار و سرکوب علنی می‌سازد. در حالی که لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، بدن‌ها را با آزادی، خودمختاری و تنظیم خود می‌سازند. اما این تنظیم خود از طریق امکانات وسیع که در اختیار گفتمان مسلط قرار دارد، جریان‌سازی می‌شود.

زیست‌سیاست به مثابه امنیت

«واژه امنیت از ریشه لاتین securitas است که به sine و curae منفک می‌شود و به معنی عدم وحشت است. واژه یونانی آن نیز a-taraxia است که به شدت در فیلسوفان

کلاسیک چون افلاطون و ارسطو، غایب است. در متون فیلسوفان دیگر یونانی، امنیت در قاموس اسکیتوس^۱ و به معنی فراگشت روانی است که آن را epokhe می‌نامند. از منظر اپیکورس، امنیت، لذت و هیجان‌زدگی ساده است. از آن زمان تا عصر زیست‌سیاست، فوکو به چهار دوره از امنیت اشاره می‌کند.

دوره اول، خوانشی معنوی spiritual از امنیت به نوعی از آرامش و غیبت از هر نوع خطر تداعی می‌شود و با نوعی از بنیان اخلاقی نیز در پیوند است. دوره دوم، امنیت در شکل امپراطوری است که با نوعی از اسطوره و صلح عجیب است که شکل مکانی دارد. دوره سوم، با محوریت فیلسوفان سیاسی چون هابز، لاک، روسو و اسپینوزا و با تمرکز بر وضع طبیعی ظهور می‌یابد. مشخصه این دوره، «باید از امنیت دفاع کرد» است و هدف غایی آن، جامعه مدنی است. دوره چهارم، امنیت زیست‌سیاستی ظهور می‌یابد که با اصطلاحاتی چون امنیت انسانی، زیست‌امنیت، امنیت جهانی و اثربخشی امنیت همراه است. در این دوره، دیگر دولت ابتدا و انتهای امنیت نیست؛ بلکه هر چیزی مشتمل بر زندگی در جمعیت مدنی به‌مثابه یک ابژه امنیت محسوب می‌شود. امروزه وقتی از امنیت غذایی، انرژی، ترافیک، اینترنت، اطلاعات و غیره صحبت می‌شود، به این دوره مرتبط است. امنیت به‌نوعی دیگران را به هدف مراقبت تمرکزگرا^۲ از دشمنان خارجی و داخلی وصل کرده است، به طوری که همه در رصد نگاهی سراسر بین امنیتی هستند. امنیت در دوره زیست‌سیاست، کنترل سیال^۳ است؛ کنترل جنبش‌ها و ارتباطاتی که تمرکززدایی شده‌اند» (Cros, 2014: 17-28).

فوکو، فناوری امنیت را برای این دوره که زیست‌قدرت مشتمل بر دو نوع معنای اساسی نظارت بر بدن فردی و تنظیم کنترل جمعیت به کار می‌برد، استفاده می‌کند. امنیت‌گرایی به‌نوعی به زندگی نیاز به تفکیک از جمعیت‌های متفاوت و زندگی معطوف به خود معنی شد؛ به طوری که از جنگ جهانی دوم، سیاست‌مداران، فناوری‌های حکومت را از خدمات اجتماعی به خدمات اجتماعی فردی مدیریت کردند. سیاست‌گذاران همواره از تعارض میان خودمختاری شخصی و ضمانت‌های اجتماعی

1. Skeptics

2. Centralized surveillance

3. Flow control

بدون امنیت فردی سخن می‌رانند؛ بدین معنی که چگونه می‌توان امنیت فردی بدون مشوق وابستگی، یا بدون از میان رفتن اتکا به نفس را که دستیابی یک شهروند مدرن، به رقابت و کارآفرینی را محقق می‌سازد، فراهم کرد؟ (Rose, 2004: 184-187). روند این پروسه به سازوکارهای نئولیبرالیسم چون امنیت نئولیبرالی به دوره قبل از جنگ جهانی دوم پیوند یافت. در واقع نئولیبرالیسم از سیری طبیعت‌گرایانه به جامعه مخاطره‌آمیز^۱ تحول یا تغییر یافت که امنیت‌گرایی، بخش اساسی این پروسه بود و در واکنش به نظم‌بخشی، یا کنترل «فقرگرایی»^۲ قرن هجدهم و جنایات قرن نوزدهم پدید آمد.

می‌توان نقطه شروع «سلسله امنیت- جمعیت- حکومت» و «مثلث حکومت، جمعیت و اقتصاد سیاسی» را از بدو قرارداد وستفاليا دانست؛ زیرا وستفاليا، رأس رویدادهایی است که امکان یک شیفت رادیکال را در سطوح قدرت دولت و سیاست بدن که بعدها به جمعیت، امنیت و اقتصاد در اروپا و جهان مفهوم‌سازی شد، فراهم آورد (Venn, 2009: 212-222). از این رو مؤلفه امنیت به‌مثابه زیست‌سیاست در دولت مدرن، شرایط خود را در یک کلونیالیزم تبارشناسانه نابرابر نشان می‌دهد. در واقع فضا از طریق امنیت‌سازی تعریف، شناسایی و سپس محاصره می‌شود. مفهوم مرز زیست‌سیاست «تعمیم‌یافته»^۳ از دل این نوع گفتمان زاده شد (Vaughan-Williams, 2017:149).

توماس لمکه در اثر «مخاطرات امنیت، لیبرالیسم، زیست‌سیاست و ترس»^(۳)، به ایده «فناوری امنیت» از لیبرالیسم به‌مثابه شکلی از حکومت که در آن تولید آزادی فردی از طریق تنظیم امنیت مبتنی بر ترس در «جمعیت» ایجاد می‌شود، می‌پردازد؛ به طوری که «اقتصاد قدرت»^۴ به «قدرت اقتصاد»^۵ در رژیم‌های نئولیبرال گره می‌خورد. بدین معنی که لیبرالیسم بدون فرهنگی از خطر نباید وجود داشته باشد (Vatter & Lamm, 2014: 7). این شیوه مبتنی بر بازی ترس در حکومت‌ها تبلور یافت. از این رو پایه سیاست امنیتی پیش از هر چیز نه قرارداد اجتماعی، بلکه یک پیمان امنیتی میان دولت و جمعیت یا بدن‌ها شد. در این پیمان، محدودیت‌های مداخله دولت به صورت قانونی و به طوری

-
1. Enterprise society
 2. pauperism
 3. Generalised
 4. economy of power
 5. power of the economy

تعریف شد که ترس یا هراس، یکی از پیش‌زمینه‌های کارکردی امنیت آن باشد. فناوری امنیت مبتنی بر این وضعیت، ایده امنیت را تبدیل به ضرورتی اقتصادی در چارچوب قانونی و سیاسی کرد. زمانی که هژمونی مفهوم امنیت در آرای هابز به عنوان ضمانت آزادی گسترش یافت، آپاراتوس‌های امنیت و مفهوم «فناوری امنیت» به عنوان راهی برای جابه‌جایی‌ها و انتقال‌های اهداف تاریخی تعریف شد تا امنیت را به دیگری نابهنجار یا خطرناک بیاراید. به عبارت دقیق‌تر امنیت به‌مثابه گفتمانی عمل می‌کرد تا مسیری پرمفعت بسازد.

فوکو در این باره اثبات کرد که «امنیت در قرن هجدهم، تبدیل به پارادایمی از حکومت شد تا سیاست‌مداران فیزوکرات، امنیت را نه به معنای پیشگیری از فجایع، بلکه بدین صورت مورد استفاده قرار دهند تا فجایع روی دهند، بلکه آن را به مسیری پرنفع هدایت کنند» (Agamben, 2004: 610-611). از این‌رو امنیت‌سازی بیش از آنکه نفس امنیت را هدف قرار دهد، بازپچه‌ای برای گفتمان‌های قدرت شد تا به قدرت و منافع خود بیفزایند. امنیت در این دوره به پارادایمی ایمن‌ساز تبدیل شد.

به زعم اسپوزیتو، کنترل ایمن‌سازانه «پارادایم ایمن‌سازی»^۱ بر تفکر مدرن سیاسی غرب حاکم شد. بدین معنی که امنیت، قدرت گسترده زندگی را محدود می‌کند... تا جایی که منطق زندگی^۲ یا حفظ زندگی کم‌کم به شکل منفی و سپس به نفی آن بینجامد. در همین رابطه، اسپوزیتو برای مقابله با سیاست مرگ، عصر کنونی منشعب از پارادایم ایمن‌سازی زیست‌سیاست ایجابی^۳ را با مرجعیت بدن‌های ناقص فردی و جمعی معرفی می‌کند که از خود در برابر تلاش برای همزادپنداری، یکپارچه‌سازی و مسدودسازی دفاع می‌کنند و به نوعی بهنجاربودگی درون‌ماندگار زندگی وفادار می‌مانند تا در برابر تسلط بیرونی فرایندهای زندگی مقاومت کند (لمکه، ۱۳۹۶: ۱۲۰-۱۲۱). این یکپارچه‌سازی، بخش زیادی از جمعیت کشورها، مناطق قاره‌ای و در نهایت جهان را محدود می‌کند. به صورت خلاصه، آنها را در «وضعیت استثنا» یا زنده‌مانی بدون زندگی قرار می‌داد. بدن‌های محل وضعیت استثنا، هدف سادیسیم و خشونت هستند. وضعیت

1. Paradigm of immunization

2. Immunity logic

3. Affirmative biopolitics

استثنا موجب افسردگی گروهی و ملی، مقاومت و در نهایت خشونت‌های متعدد خواهد شد. شورش بدن‌ها، حاصل امنیت‌سازی پررنگ در غالب رویدادها و شورش‌های اجتماعی و سیاسی قرن بیستم است. برای نمونه، یکی از اشکال این گفتمان، اثرات خود را بر جمعیت‌های مهاجر و رانده شده از وطنشان نشان می‌دهد که از آن به نکروپولیتیکال نام برده می‌شود.

نکروپولیتیکال^۱، چگونگی موضوع شدن مهاجران و تبعیدیان همچون سوژه خشونت قانونی و جنایی، یا تهدید به مرگ، قاچاق به مثابه برده جنسی و اهداف کاری است؛ تا جایی که کسانی که کشورهای خود را ترک می‌کنند، مشابه نیروی مرگ قلمداد می‌شوند. نکروپولیتیکال، آپاراتوس‌ها، فناوری‌ها و سازوکارهای به حاشیه بردن و محروم‌سازی را نشان می‌دهد (ر.ک: Grzinic & Tatlic, 2014). به یک معنی نوعی جنگ‌های فرهنگ^۲ به بهانه امنیت گسترش یافته است (Rose, 2004: 184-187).

به عبارت ساده‌تر، نکروپالیسیکال، وضعیت استثنا و پارادایم ایمن‌سازی نشان می‌دهد که چگونه شکلی از زیست‌سیاست جهت یافته برای تسلط و هژمونی خیل عظیمی برپا می‌شود؛ به طوری که bios (حیات مدنی) بر zoe (حیات طبیعی) ارجحیت می‌یابد. قانون، گفتمان طبقه مسلط، مستثنی‌سازی به هر شکلی بر تجربه زیسته، هویت گروهی و فردی، استقلال و خودمختاری اولویت می‌یابد. قانون با تعریفی که از امنیت ارائه می‌دهد، خود موضع خشونت می‌شود و نتیجه‌اش را بر بدن‌های غیر، خالی می‌کند. چنین فضایی به تولید سوژه از جهان بیگانه دامن می‌زند. در واقع امنیت در اینجا دیگر گفتمانی برای در مقابل قرار دادن جمعیت‌ها در مقابل همدیگر یا «جامعه در مقابل جوامع، گروه در مقابل گروه‌ها و بدن در مقابل بدن‌ها» است.

در مجموع سه شکل گفتمانی مورد بررسی در این متن، هر کدام دال‌ها و ویژگی‌هایی دارد که حاصل دوره‌های مختلف تاریخی‌اند و هم‌اکنون به مثابه گفتمان‌های جهانی و محلی عمل می‌کنند. توتالیتاریسم در بطن خود سازنده بدن غیر و به دنبال تنظیم جمعیت خاص مورد نظر است. وضعیت استثنا، حیات برهنه و در نهایت راسیسم حاصل این گفتمان است که به صورت حذف بدن غیر به اجرا گذاشته می‌شود.

1. necropolitical

2. Culture wars

لیبرالیسم و نئولیبرالیسم در پی تغییر شناخت سوژه‌هاست که بر جنسیت و فناوری‌های خود معطوف است. در نهایت امنیت مرزبندی‌های تنظیم جمعیت در شکلی نفع‌طلبانهٔ گفتمان مسلط عمل می‌کند و بهانه‌ای برای حکومت‌های یکسان‌ساز و سرکوبگر است تا حیات جمعی جغرافیایی خود را بنیان نهد.

نتیجه‌گیری

گفتمان گاه فرصت‌هایی ایجاد می‌کند و گاه موجب از دست رفتن امکان زیست بهینه است. گفتمان‌های جهانی بیش از هر چیز، وضعیت موجود و محلی را مورد دستخوش قرار می‌دهند. به طور کلی گفتمان‌های بررسی‌شده در متن حاضر در یک سدهٔ اخیر موجب دگرگونی‌هایی در زندگی روزمره شده‌اند. چگونگی برخورد و یا تلقی قدرت‌های محلی و کوچک‌تر دربارهٔ آنها موجب مقاومت، همراهی و یا تنش‌های اجتماعی و سیاسی شده است. در پژوهش حاضر قصد داشتیم تا صورتی از این گفتمان‌ها را در مقیاسی جهانی آشکار کنیم. بدون خوانش از گفتمان‌های جهانی نمی‌توان جوانب برخی از دگرگونی‌ها در زندگی را به طور دقیق بررسی کرد. کنش‌های سیاسی در بستری از جزئیات فراهم می‌آیند که معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرند. زیست‌سیاست و سیاست‌بدن، شکلی از این جزئیات است. پارادایم معرفتی که از تلاقی گفتمان‌ها برمی‌خیزد، در دو شکل نظری و عملی، خود را بر این جزئیات حاکم می‌کند. برای نمونه در شکل نظری، عناصر، دال‌ها و معناهای دگرگون‌کننده دست به دست هم می‌دهند تا شکلی از عمل را در حوزهٔ زندگی شخصی و گروهی ایجاد کنند. در مقابل گفتمان‌های محلی و منطقه‌ای در شکل ستیز، مقاومت و روایت‌های گذشته‌نگر به تکاپو می‌افتند تا به سوژهٔ مورد نظر بقبولانند که حقیقت چیز دیگری است.

در عین حال این گفتمان‌های محلی نیز متأثر از عناصر عام جهان‌نگر هستند. برای نمونه توتالیتاریسم که در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم به شکل وسیعی گسترش یافت، بر گفتمان‌های محلی، اثر عمیقی گذاشت. در واقع ما با شکلی از زیست محلی - جهانی طرف هستیم که از یک طرف، سوژهٔ محلی تمایل دارد تا جهانی باشد و از طرفی تمایل به الگوهای محلی دارد. به همین دلیل ممکن است یکی از ابعاد الگوهای جهانی مانند غرق شدن در کار و موفقیت و اقتصاد را بپذیرد و شکل آزادی زیستی و اخلاقی را از دست

بدهد. سوژه اخلاقی مورد نظر همان معیارهای اخلاقی جهانی و محلی را می‌پذیرد که بر اقتصاد، زندگی معطوف به خود و ضرورت امنیت (حذف دیگری) متکی است. برای نمونه اگر سوژه لیبرالی را کسی در نظر بگیریم که مرتباً غرق در کار، قدم زدن برای خرید و فروشگاه‌هاست، در مقابل او کسی هم است که به جمعیت‌های در حاشیه، غیر و یا خطرناک بی‌تفاوت است و یا آنها را بر اساس معیارهای اخلاقی گفتمان مسلط، مستحق سرکوب و حذف می‌داند. این نکته زمانی عمق می‌یابد که تصور جمعیت عظیمی در جهان را داشته باشیم که به امکانات عمده دسترسی ندارند و از آن محروم هستند.

از این رو گفتمان عقلانیت جدیدی می‌سازد که از طریق آپاراتوس و نهادهای متعدد قابل اجراست. بنابراین ضدیت گفتمان‌های محلی با نوع جهانی آن به معنای پیشرفت یا مقاومت خوش‌خیم نیست؛ زیرا محلی‌ها نیز خود در سرکوب جمعیت‌های زیردست، همان نمایش را تکرار می‌کنند. بنابراین ترکیبی از گفتمان‌های جهانی-محلی و یا گذشته-جدید خود در ذات تنش‌های موجود میان آنهاست و از این زاویه می‌تواند تفسیر یابد.

اتخاذ روش‌های مشابه در گفتمان‌های گوناگون حاصل نوعی از نظام معرفتی جهانی است که ریشه آن در دانش‌های محلی نیز قابل جست‌وجو است. به صورت دقیق‌تر، اشکال مقاومت در مناطق خاورمیانه و کشورهای مشابه در شرق، مقاومت در مقابل گفتمان‌های جهانی بود که به صورت تقریبی ناکام ماند. شکل یک سده اخیر در این کشورها به لحاظ رفتاری، ساختار سیاسی، شورش‌ها، شکل دگرگونی شهرها و مانند آن، گویای این مهم است. در نهایت می‌توان گفت که گفتمان‌های جهانی بیش از هر چیز بر ساحت زندگی و قدرت یا زیست‌سیاست، اثرات عمیقی داشته است.

پی‌نوشت

1. See, Rentea, S. (2017). *The Routledge Handbook biopolitics*. London & New York, Routledge.
2. See: Mabon, S.P. "Sovereignty, bare life and the Arab uprisings", *Third World Quarterly*, 2017, Vol. 38, No. 8, 1782-1799. Also see: "The Apocalyptic and the Sectarian: Identity, Bare Life and the Rise of Da'ish", in *Before Military Intervention*. Cham: Palgrave 2019, pp. 165-190.
3. Lemke, T. (2014). *The risks of security: Liberalism, Biopolitics, and Fear*. New York, Fordham University Press.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۹۰) وضع بشر، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸) اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشرنی.
- (۱۳۹۶) تئاتر فلسفه، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جان‌دیده، تهران، نشرنی.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۹۶) زندگی روایت است: هانا آرنت، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، شوندا.
- لمکه، توماس (۱۳۹۶) زیست‌سیاست؛ درآمدی پیشرفته، ترجمه محمد زهدی گهرپور و فاطمه سادات، تهران، ثالث.
- هال، دونالد ای (۱۳۹۶) سوژه‌گی: ما چه کسی یا چه چیزی هستیم؟، ترجمه هادی شاهی، تهران، پارسه.

- Agamben, J (2004) An Interview with Giorgio Agamben, German law journal, Vol. 05 NO. 05, PP 609-614.
- Amster, Ellen J (2013) Medicine and the Saints; Science, Islam, and the Colonial Encounter in Morocco, 1877-1956. University of Texas Press.
- (2015) The Body and the Body Politic: Medicine, Public Health, and Healing as History in the Modern Middle East and North Africa. International Journal of Middle East Studies, Vol 47, Issue 3, pp563-565.
- Arnold, David (1993) Colonizing the Body: State Medicine and Epidemic Disease in Nineteen- century India. University of California Press.
- Cros, F (2014) The fourth age of security. In The Government of life: Foucault, Biopolitics, and Neoliberalism. Fordham University Press.
- Esposito, R (2013) Terms of the political: community, immunity, biopolitics. Fordham University press.
- Foucault, M (2008) The Birth of Biopolitics: Lectures at the College de France 1978-1979. Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Garaland, D, (2014) what is the history of the present? On Foucault's genealogies and their critical preconditions, Punishment and society, Vol. 16(4), 365-384.
- Gray, G (2005) Foucault: A very short introduction. Oxford University Press.
- Grzanic, M & Tatlic, S (2014) Necropolitics, Racialization, and Global Capitalism. Historicization of Biopolitics and Forensics of Politics, Art, and Life. Lanham, MD: Lexington Books.
- Hardt, M & Negri, A (2000) Empire: The New World Order, Harvard University Press.
- John, O (2014) Five Bodies; Refiguring relationships. London, Sage publications
- Lemke, T (2001) The birth of bio-politics; Michael Foucault's lecture at the College de France on neo-liberal governmentality, Economy and Society, Vol. 30, NO. 2, PP 190-207.
- Linstead, S (2004) Organization theory and postmodern thought. SAGE Publication, London.
- Lorenzini, D (2018) Governmentality, subjectivity, and the neoliberal form of life, Journal for cultural research, VOL. 22, NO. 2, 154-166.

- Mavelli, L (2017) Governing the resilience of neoliberalism through biopolitics. *European journal of international relations*, Vol. 23(3) 489-512.
- Nadia, B and etal (2017) Body politics. *Politics, groups, and identities*.VOL.5, NO.1,1-3.
- Neidich, W (2017) Cognitive capitalism and governance of the prefrontal cortex, In *The Routledge Handbook biopolitics*, London and New York, Routledge, Taylor & Francis group.
- Norris, P; Inglehart, R. (2003) The true clash of civilization, *Foreign policy*,135, pp 63-70.
- Ong, A (1990) State versus Islam: Malay families, women's bodies, and the body politic in Malaysia. *American Ethnologist*, Vol.17, No.2, pp 258-276.
- Prozorov, S (2017) Biopolitics and socialism: Foucault, Agamben, Esposito. In *The Routledge Handbook biopolitics*. London and New York, Routledge, Taylor & Francis group.
- Repo, J (2017) Gender equality as bioeconomic governmentality in a neoliberal EU. In *The Routledge Handbook biopolitics*. London and New York, Routledge, Taylor & Francis.
- Rose, N (2001) The Politics of Life Itself. *Theory, Culture & Society*, Vol. 18(6): 1-30.
- (2004) *Powers of Freedom: Reframing political thought*. Cambridge University press.
- Smith, S (2018) Democracy and the bodypolitic from Aristotle to Hobbes. *Political Theory*, Vol.46 (2)167-196.
- Sojoholm, C (2017) *Kristeva and the political*. New York, Routledge, Taylor & Francis group.
- Vatter, M (2006) Natality and bio politics in Hanna Arendet. *Revista de Ciencia Política*; Vol, 26, 137-159.
- Vatter, M & Lemm, V (2014) *The Government of life: Foucault, Biopolitics, and Neoliberalism*. Fordham University Press.
- Vaughan-Williams, N (2017) Carl Schmitt, Giorgio Agamben and the 'nomos' of contemporary political life. In *The Routledge Handbook biopolitics*. London and New York, Routledge, Taylor & Francis group.
- Venn, C (2009) Biopolitics and colonialism: A transcolonial genealogy of inequality. *Theory, culture & society*, Vol. 26(6): 206-233.
- Wichelen van, S (2010) *Religion, Politics and Gender in Indonesia: Disputing the Muslim body*. New York, Routledge, Taylor & Francis Group.